گزارش خبرنگار جام جم از برآورده شدن آرزوی کودکان مبتلا به سرطان اهوازی در مشهد

# آرزوی طلایی آن ۲۱ نفر

عکس: علیرضا صفرزاده

مینا مولایی
جامعه


**بچه‌ها روی ویلچر هم که نشسته باشند، صورت ماه‌شان بین ماسک سفید رنگی که بینی و دهانشان را پوشانده و کلاهی که تا زیر ابرو پایین کشیده شده، باز مثل گل آفتابگردانند، گلی که آفت زده باشد، پژمرده شده باشد اما هنوز امیدوار، طاقت بیاورد همه روزهای سخت را.**

**قصه این بچه‌ها، این ۲۱ نفر که کوچک‌ترین‌شان امیرحسین چهار ساله است و بزرگ‌ترین شان مسلم ۱۸ ساله، قصه یك آرزوست؛ آرزوی دیدن یك گنبد طلایی، ۱۶۲۸ کیلومتر دور از شهر و دیار خودشان. آرزویی که آنها را پَر می‌دهد از اهواز به مشهد؛ آرزوی زیارت، آرزوی شفا.**

کوچك‌ترهای جمع، اسم بیماری‌شان را نمی‌دانند، کسی به آنها نگفته روی پرونده‌شان نوشته شده: مبتلا به سرطان. سرطان برای هرکدامشان با یك نشانه از راه رسیده، اما درد فصل مشترکش بوده برای همه؛ دردی که امانشان را بریده، رسیده به آزمایش، بیمارستان، سرم، تزریق، آنژیوکت! دردی که هرچه جلوتر رفته سخت‌تر شده، رسیده به شیمی‌درمانی و برق.

سرطان، بچه‌ها را شبیه ماه کرده؛ صورت‌شان را پاك کرده از مو، مژه و ابرو. حالا همه شکل‌هم هستند، شکل ماه. آن‌وقت اگر خوب نگاه کنی، می‌بینی سید جواد ماه است، ابوالفضل ماه است، هدی و نرگس و کرار هم ماهند.

قصه این بچه‌های ماه، قصه مهربانی هم است؛ آن‌قدر که باورمان بشود مهربانی مسری است، واگیر دارد، دل به دل جلو می‌آید، یك دفعه ریشه می‌زند در وجود آدم‌ها، بزرگ می‌شود، برگ و بار می‌دهد. گزارش اول جام‌جم از فعالیت‌های خیریه همیاران بی‌نام و تخصص‌شان در برآورده کردن آرزوی بچه‌های مبتلا به سرطان، چراغ اول این مهربانی را روشن کرد، دل خیلی‌ها نرم شد، آن‌قدر که آستین همت بالا بزنند و در عرض ده روز ۵۶ میلیون و صدهزار تومان جمع بشود از نیکوکاران تهرانی برای برآورده کردن آرزوی زیارت بچه‌ها؛ برای مشهدی‌شدن‌شان. قصه این مهربانی اما همین جا تمام نشد، رسید به بیست و هشتمین روز آبان و یك گزارش دیگر جام‌جم، از رفتار برخی چهره‌ها با آرزوهای کودکان مبتلا به سرطان. چراغ دوم همین‌جا روشن شد با واریز ۱۱ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان. همین‌جا بود که هدی رشیدی، مسؤول خیریه همیاران بی‌نام اهواز، فهرست آرزوهای بچه‌های مبتلا به سرطان را گذاشت جلویش، جلوی اسم آنها که آرزویشان زیارت حرم امام رضا بود علامت زد، از پزشك معالج بچه‌ها مشورت خواست و این‌طور بود که اسم ۲۱ نفر از آنها در پرواز شماره ۱۴۵۶۴۰ اهواز به مشهد نوشته شد؛ پروازی که آنها را ظهر هفتمین روز آذر به مشهد رساند؛ آن هم یك جور خاص، یك طور عزیزانگار خود امام رضا دعوتنامه فرستاده باشد برایشان که خدامش بروند پای هواپیما، به پیشواز بچه‌ها و آنها را با سلام و صلوات برسانند به هتلی که تا باب الجواد پنج دقیقه بیشتر فاصله ندارد، که هروقت دل بچه‌ها لرزید برای زیارت، مادرهایشان تند دست آنها را بگیرند و با یکی از همیاران خیریه، بروند سمت حرم تا از آرزویشان بگویند.

## آرزوی همه، آرزوی شفا

قصه این بچه‌ها، قصه این ۲۱ نفر، قصه یك آرزوست، آرزویی که آنها را هشتمین روز آذر، همان پنجشنبه خوب رسانده به حرم، کاری کرده که همگی اذن ورود بگیرند و صحن‌ها را یکی‌یکی جلو بیایند تا برسند به صحن انقلاب و چشم‌شان بچرخد سمت رواق‌ها و درهای طلاکاری شده و بعد مات گنبد طلایی رنگ رضا شوند. آن‌قدر که اشك ناخودآگاه راست گونه‌شان را بگیرد و بیاید پایین که نگاهشان بچرخد دور تا دور حرم و قفل شود روی پنجره فولاد.

من ایستاده‌ام درست وسط صحن انقلاب و آرزوی بچه‌ها را تماشا می‌کنم. آرزوهایی که با آنها از اهواز سوار هواپیما شده و در فرودگاه شهید هاشمی نژاد مشهد از هواپیما پیاده شده. آرزویی که حالا اشك شده و نشسته روی صورت بچه‌ها. روی صورت آیه، سارینا، فاطمه، رضا، حسن، مسلم و امیرحسین که می‌گویند دلشان به هیچ چیزی جز زیارت راضی نمی‌شده.

حسن می‌گوید، دوست دارم بزرگ شوم، دکتر بشوم خانوم! حسن نمی‌گوید یا امام رضا من را شفا بده، حسن حالا که اینجاست، از این خوب شدن هم مطمئن شده، حالا برای سال‌های بعدش آرزو می‌کند، برای روزهای بزرگسالی وقتی که دیگر ختم درمان شده، خوب شده!

سرطان دست تك تك این بچه‌ها را گرفته و آنها را از سر کلاس‌های درس بلند کرده و آورده خانه، همین است که حالا خیلی‌هایشان در خانه درس می‌خوانند و خیلی‌هایشان قید درس را زده‌اند. خلیل ۱۵ ساله یکی از همان‌هاست. خلیل زائر اولی نیست اما از وقتی بیمار شده، این اولین باری است که آمده مشهد و به همین خاطر دلش بدجوری پر می‌کشد برای زیارت. حال غریب خلیل مثل حال ابوالفضل ۱۲ ساله است، پسرك رامهرمزی که کلاس هفتم را در خانه می‌خواند و تا حالا مشهد قسمتش نشده! ابوالفضل حالا اینجا که رسیده برای سلامت همه مریض‌ها دعا کرده و سلامت خودش را هم از امام رضا خواسته. ابوالفضل هم دوست دارد وقتی بزرگ شد دکتر بشود؛ دکتر بچه‌هایی مثل خودش.

آیه، دخترك زیبای کلاس دومی، هم سن و سال دختر خودم است؛ آیه اما مریض است، چندماهی است که ALL در تنش ریشه دوانده؛ همان لوکمی لنفوبلاستیك حاد، یك جور سرطان خون. آیه آن قدر کوچك است که چیزی از بیماری‌اش نداند، اما آن‌قدر به دکترش اصرار کرده که بالاخره یك روز قبل از سفر، دکتر اجازه پرواز به او داده و او هم شده یکی از اسامی فهرست آرزوهای خیریه همیاران بی‌نام.

قصه سیدجواد ۱۷ ساله هم قصه یك آرزوست؛ آرزویی که از دوسال پیش ته دل سیدجواد نشسته، از وقتی ژرم سل تومور مثل سایه افتاده دنبالش. سیدجواد حالا اینجاست روبه‌روی حرم، می‌گوید تا همین لحظه دارم با بیماری‌ام می‌جنگم خانم و شش بار جراحی شدم؛ قفسه سینه چپ دوبار، سینه راست یك بار، شکم یك بار، مثانه یك بار، کلیه یك بار، حالا اما تومور آمده و چسبیده به قلب سیدجواد و امکان جراحی و رادیوتراپی نیست و دکترها گفته‌اند چون بدنش ضعیف است شیمی‌درمانی هم جواب نمی‌دهد. سیدجواد منتظر است، امام رضا خودش دستش را بگذارد روی قلبش و توده را بردارد.

یا امام رضا! این همه آرزو، اینجا در صحن حرمت می‌چرخد، این همه آرزو، این همه خواسته، این همه نیاز، اینجا چرخ می‌خورد از ضریحت می‌گذرد و می‌رسد تا آسمان. یا امام رضا آرزوی سیدجواد چندمین آرزویی بود که شنیدی؟ چندتا درد دل، چند تا گلایه، هر روز هرلحظه می‌شنوی؟

این را سید از من می‌پرسد؛ اما خودش هم می‌داند مهم نیست آرزویش چندمین آرزو باشد، او حالا حرف هایش را به امام خوبی‌ها گفته و دلش روشن است که حتما آن کسی که باید آنها را بشنود که ضامن برآورده‌شدنش شود، شنیده...

مادر نرگس، همان نرگسی که ۱۵ سال پیش هشتمین روز آذر به دنیا آمده و امروز تولدش است، همین‌جا داخل صحن از امام رضا، نشانه خواسته است، یك نشانه که به او بگوید نرگسش حالا حالاها زنده است و سرطان حریف او نمی‌شود. نشانه را بچه‌های خیریه همیاران بی‌نام دستش می‌دهند؛ آنها برای نرگس جشن تولد می‌گیرند؛ جشن تولد اگر نشانه شور یك زندگی نباشد نشانه چه چیزی است؟!

قصه آرزوی بچه‌های اهوازی تا غروب جمعه در مشهد کش می‌آید تا برسد به سوز و سرمای ناگهانی یك عصر پاییزی که مشهد سردتر از دو روز قبل است. وقتی مادرها و همیاران نگران این‌که بچه‌ها سرما بخورند، آنها را تندتند سوار اتوبوس می‌کنند و چشم بچه‌ها از همان‌جا به گنبد طلایی رنگ است؛ انگار دلشان جامانده باشد آنجا، درست مثل آرزویشان که بند شده‌است به ضریح، یك آرزو برای مسلم، یك آرزو برای آیه، یك آرزو برای سیدجواد؛ آرزوی سلامت، شفا.

زندگی+

## هنوز ۴۳ کودك دیگر آرزوی زیارت دارند

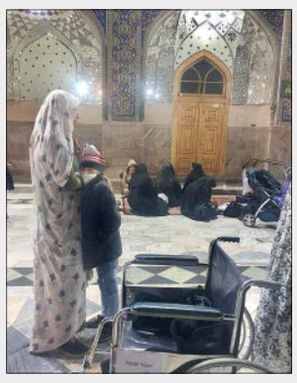

برای هدی رشیدی و بقیه همیاران خیریه همیاران بی‌نام اهواز اما مزه این مشهد با مشهدهای دیگر فرق می‌کند؛ آنها این بار ۲۱ نفر را به آرزوی‌شان رسانده‌اند، طوری که خود رشیدی می‌گوید انگار این بار معجزه‌های کوچك کنار هم جمع شده‌باشند و یك معجزه بزرگ را ساخته باشند؛ معجزه‌ای که او به خاطرش از خیلی‌ها متشکر است، از بچه‌های فرودگاه اهواز و مشهد و از خادمان آستان قدس که یك خاطره خوب برای بچه‌ها ساختند؛ خاطره‌ای که می‌تواند ۴۳ کودك دیگری که تا این لحظه در فهرست آرزوی مشهد هستند، تکرار شود. بچه‌هایی که اگر خیران دل به دلشان بدهند می‌توانند مثل یونس و محمدامین و رقیه زائر اولی شوند. رشیدی می‌گوید برای برآورده کردن آرزوی زیارت هرکودك به طور میانگین به ۲/۵ میلیون تومان برای هزینه رفت و آمد و اسکان خودش و مادرش نیاز است و چشم امید همه بچه‌های مبتلا و آرزومند اهوازی هنوز به کرم خیرانی است که مهربانی‌شان، آذر امسال آرزوی ۲۱ کودك مثل آنها را برآورده کرد. رشیدی البته برای برآورده شدن این آرزوی بزرگ از خیلی‌ها ممنون است، از بچه‌های فرودگاه اهواز و مشهد و خادمان آستان قدس که هوای بیماری بچه‌ها را داشتند؛ مهربان‌هایی مثل سیدابوالفضل کاظمی، سرکشیك خادمان آستان قدس که با هماهنگی آستان و خواست قلبی خادم‌ها، برای پیشواز بچه‌ها در فرودگاه ۱۱ خادم و در حرم ۲۰ خادم به‌طور اختصاصی همراه بچه‌ها شدند.

## قصه‌نامه مسلم

حالا این بچه‌ها، این بچه‌هایی که نشسته‌اند روی ویلچر و هرکدامشان را یکی از خادم‌های حرم اختصاصی همراهی می‌کند، خوشبخت‌ترین بچه‌های عالمند؛ حتی اگر بیمار باشند، حتی اگر سرطان مو، ابرو و مژه‌هایشان را برده‌باشد! کدام لذت با شیرینی برآورده شدن یك آرزو برابری می‌کند؟! مخصوصا اگر یکی مثل مسلم، ۱۸ سال منتظر برآورده شدنش مانده باشد، هی روزها بیایند و بروند و او نشسته باشد به انتظار؟! قصه مسلم ۱۸ ساله هم قصه یك آرزوست، آرزویی که یك بار روی تخت بیمارستان، نامه شده برای امام رضا:

«آقا امام رضا! منم مسلم پسر ۱۸ ساله که از بچگی دوست داشتم بیام زیارتت، آرزوم بود آقا، ولی متاسفانه بیمار شدم و مشکلات زیادی برام پیش اومد که بیشترینش مالیه. خیلی تلاش کردم بیام به دیدنت. به هر موسسه‌ای که می‌رفتم می‌گفتند خیّر نداریم، بودجه نیست. آقا امام رضا! از تو می‌خوام که کمکم کنی که بیام دستمو به ضریحت بگیرم و ازت شفا بخوام.»

نامه‌ای که مسلم نوشته، همان روز رسیده دست خاله آرزوها و حالا اینجا همه می‌گویند این مشهد به خاطر آرزوی مسلم است که نصیب‌شان شده. مسلمی که اهل شهرستان شوشتر است و از سال ۹۴ درگیر سرطان شده، وقتی کلاس نهم بوده و یك ذره سمت

راست صورتش متورم شده و دکترها گفته‌اند آبسه دندانش است! اما درد و تورم بیشتر شده، بالاخره دکترهای اهوازی تشخیص نهایی را داده‌اند: رابدومیوساركوم که ساده‌ترش می‌شود: تومور بدخیم. توموری که در این سه سال هر بار از یك قسمت سروصورت مسلم بیرون زده: «آن‌قدر شیمی‌درمانی کردم که یادم نیست. یك بار هم آن‌قدر تومور بزرگ شده بود و کل گلوی من را گرفته بود که نفس‌کشیدن برایم سخت بود، یك ماهی هم می‌شد که از طریق گلو چیزی نخورده بودم و با سرم تغذیه می‌شدم. چندبار از دکترم خواستم مرا جراحی کند و تومور را بردارد، چون از این وضعیت خسته شده بودم اما دکتر می‌گفت امکان جراحی نیست و باید صبر کنیم توده با شیمی‌درمانی جمع شود. من اما وقتی همه سرشان مشغول بود، رفتم داخل سرویس بهداشتی، دست انداختم ته گلویم و توده را کشیدم بیرون. تقریبا ۲۰۰ گرمی می‌شد. با این‌که خیلی از من خون رفت اما پشیمان نشدم و یك بار دیگر هم این کار را کردم.»

اسم مسلم خدادادی را به‌خاطر بسپارید، او می‌تواند مهمان آینده برنامه ماه عسل باشد، مسلم می‌تواند نماینده همه آن بچه‌هایی باشد که با بیماری بزرگ شده اما ناامید نشده‌اند، همه آنهایی که در اوج بیماری سخت کار می‌کنند، مثل مسلم که هربار بعد از جلسه‌های شیمی‌درمانی‌اش می‌رود کارگری، کیسه‌های سیمان را می‌گذارد روی دوشش و سه طبقه ساختمان نیمه‌ساز را می‌رود بالا. قصه مسلم قصه نوجوانی است که جلسه اول شیمی درمانی از ۷۰ کیلو رسید به ۴۵ کیلو، اما ناامید نشد و حالا بعد از سه سال اینجاست، چسبیده به پنجره فولاد.

## حق با شماست

info@jamejamonline.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲

**#خودرو_فرسوده**

**باقری از تهران:**

چرا مسؤولان شهری و انتظامی فقط برای کاهش آلودگی هوا به معاینه فنی اکتفا کرده‌اند؟ چرا هیچ اقدام اساسی بابت جمع‌آوری خودرو و موتورسیکلت‌های فرسوده و دودزا صورت نمی‌گیرد؟

**#بلیت_هواپیما**

**غروی از تبریز:**

با وجود کاهش قیمت دلار و وعده‌های مسؤولان هوایی کشور راجع به کاهش قیمت بلیت هواپیما، هیچ اقدامی در این باره صورت نگرفت و بهای بلیت همچنان گران است.

**#مترو_بدون توقف**

**جمعی از شهروندان:**

تراکم در قطار و ایستگاه‌های خط یك متروی تهران به سمت تجریش در روز شنبه ۱۰ آذر باعث کلافگی مسافران شد و جالب‌تر این‌که هر قطار در چند ایستگاه توقف نداشت و از آن عبور می‌کرد. با این اوضاع حمل و نقل عمومی مردم حق دارند از خودروی شخصی استفاده کنند.

**#بسته_حمایت**

**میرمجیدی از کرج:**

افرادی که بیمه اختیاری دارند مانند بقیه بیمه‌شدگان از امتیازات سازمان تامین اجتماعی برخوردار نیستند و حتی این بسته حمایتی نیز به آنان تعلق نگرفت.

**#باتری_قلب**

**شیرعلی از امیدیه:**

چند وقتی است در نوبت جراحی باتری قلب هستم که متاسفانه باتری مورد نظر در بیمارستان‌های دولتی موجود نیست و در بازار آزاد نیز به چند برابر قیمت عرضه می‌شود.

**جوابیه**

در پی درج پیامی در ۲۳ آبان ۱۳۹۷ با عنوان «بیمارستان- طرح» مدیر کل روابط عمومی ناجا با ارسال نمابری اعلام کرد: برابر بازدید و بررسی‌های میدانی به عمل آمده از بیمارستان مهدیه که در محدوده داخلی طرح زوج و فرد قرار دارد، فاصله آن تا رینگ ضلع جنوبی (بزرگراه بعثت) جهت تغییر محل نصب دوربین‌های مبادی ورودی طرح یا غیرفعال کردن این دوربین‌ها زیاد است و عملا این اقدام به‌دلیل ایجاد حفره برای نفوذ به محدوده طرح زوج و فرد غیرممکن است. این در حالی است که تعیین محدوده‌های طرح ترافیك و زوج و فرد از وظایف و اختیارات شورای اسلامی شهر تهران است.